

# قهرمانی برای تمامی دوران

۳۰ تیر ماه سالروز شهادت عباس دوران است، مردی شجاع که از دیوار آهنین آسمان بغداد، با پرواز ابدی اش عبور کرد  
تاقهرمانی باشد برای تمامی دوران

ZENDEGI - SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان رضوی

شنبه ۳۰ تیر ۱۴۰۳

۱۴ محرم ۱۴۴۶ • ۲۰ جولای ۲۰۲۴

شماره ۳۱۵۴۰

۲۷۵۹

در زندگی سلام امروز بخوانیم:

آیا عسل فاسد می‌شود؟

طلاق به‌خاطر مقایسه همیشگی با  
باحناق

نتیجه جنجالی صدها مطالعه؛  
موفقیت شمارا شادتر نمی‌کند

طنز | شاعر شدن فوتبالیست‌ها  
در فصل نقل و انتقالات



پرونده

فرزند فصل زیبایی پاییز بود، ۲۰ مهر ۱۳۲۹ بود که عباس به نگاه مادر خندید، کوجهای شیراز شاهد قد کشیدنش بود، وارد دانشکده خلبانی شد و پس از موفقیت در دوره مقدماتی به آمریکا رفت. با آغاز دفاع مقدس ۱۲۰ عملیات موفق را تجربه کرد که در نوع خودش یک رکورد بی نظیر بود. عملکرد او چنان موفقیت آمیز بود که توسط صدام برای سرش جایزه تعیین شده بود. میزبانی اجلاس غیرمتعهدها که به عراق سپرده شد، صدام جز خوانی می کرد که هیچ خلبان ایرانی جرئت حضور در آسمان بغداد و ناامن کردن آن برای میزبانی اجلاس غیر متعهد ها را ندارد. عباس تازه پدر شده بود. امیرضای ۸ ماهه در آغوش پدر بود که برای ماموریتی که احتمال بازگشت از آن خیلی کم بود، انتخاب شد. نگاهش را از پسرش دزدید تا اراده اش برای این عملیات سست نشود و رفت... پالایشگاه بغداد را که بمباران کرد؛ هواپیمایش هدف اصابت ضد هوایی دشمن قرار گرفت، عباس همیشه می گفت نمی توانند من را دستگیر کنند، به کمک خلبانش اجازه ایجکت داد و خودش با جنگنده در مسیر هتلی که محل برگزاری اجلاس بود رفت. سال ها بعد این سرباز شجاع به میهن بازگشت. ۴۲ سال پس از آن روز سراغ فرزندش رفتیم تا از دلوری های پدر بگوئید و خاطره همرزمانش را با هم مرور می کنیم.

نمی‌خواست دلش بلرزد

در سحرگاه روز عید فطر و در آستانه پرواز به سوی بغداد وقتی بچه هشت ماهه اش گریه می کند، صورتش را از او برمی گرداند تا تردیدی در دلش ایجاد نشود. در همان ولپسین لحظات خدا حافظی با همسرش اتفاقات ناگهانی رخ می دهد که عباس می کوشد تردید و دودلی درون خود ایجاد نکند.

روایت امیر سرتیپ  
خلبان حسین چیت فروش

پشت میز نشینی  
مرگ من است

وقتی قرار شد به پاس کاردانی ها و جانفشانی های مکرر، از پایگاه هوایی بوشهر به تهران انتقال یابد و در ستاد عملیات نیروی هوایی خدمت کند، همسرش فوق العاده خوشحال شد و او را تشویق کرد تا هر چه زودتر برای انتقال اقدام کند، اما او در دفتر یادداشتش در همان تاریخ جملاتی نوشته که نشان می دهد قهرمانی چطور شایسته چنین شخصیتی بود: «باید با زبان خوش قانعش کنم که انتقال به تهران، یعنی مرگ من. چون پشت میز نشینی و دستور دادن برای من، مثل مُردن است.»



اگر هواپیمایم را از دند  
ترکش نمی‌کنم

در طول پرواز صحبت نمی کرد. همواره می گفت: اگر از مسیر منحرف شدم یا حالت نامتعادلی داشتم، با من صحبت کنید، خودتان هم مواظب اطراف باشید. همچنین بسیاری از دوستانش از زبان او شنیده بودند که اگر روزی هواپیمای من هدف قرار گیرد، هرگز آن را ترک نمی کنم و با آن به قلب دشمن حمله ور می شوم.



رکوردهای عباس

او به عنوان لیدر دسته ای دو فرزند F14 برای مقابله با تجاوز هوایی ۹ فروند هواپیمای دشمن از زمین بلند شد. دقایقی بعد در حالی که کنترل زمینی به آن ها هشدار می داد که مراقب باشند تا هدف اصابت قرار نگیرند، در آسمان خوزستان به سوی جنگنده های مهاجم حمله ور شد و با سرنگون کردن دو فروند میگ ۲۳ عراقی بقیه را مجبور به فرار کرد. این نبرد در خشان هوایی در جدول آمارها و رکورد درگیری های هوایی جهان بانام A\_Dowran بسیار پر آوازه و برای هر ایرانی غرور آفرین است.



وسط عملیات  
هواپیما عوض می‌کرد

عملیات در تاریخ ۱۳۵۹/۹/۷ شروع شد. در همان ساعات ابتدایی نبرد، در یک عملیات متهورانه، عباس دو ناوچه نیروی دریایی عراق را در حوالی اسکله «الامیه» و «البکر» سرنگون کرد. تا پایان عملیات، دوران و همرزمانش مرتب هواپیما عوض می کردند. طوری که بعد از فرود، دوران از هواپیما پیاده می شد و به هواپیمای دیگری که مسلح بود سوار می شد و به نبرد ادامه می داد. در این عملیات به او که در حال پرواز بود اطلاع دادند باید عملیات نیمه تمام را هاشود، عباس قبول نکرد و با رشادت تمام دو اسکله دشمن را نابود کرد و ضربهای جانانه به نیروی دریایی عراق وارد کرد.



پدرم فراتر از یک خلبان بود

گفت وگوا با امیرضا دوران، که پدرش را با خاطرات مادر و اطرافیان می شناسد



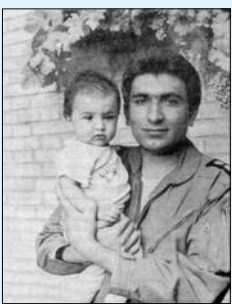
مجید حسین زاده | روزنامه نگار

وقتی پدرش شهید می شود، امیرضا هشت ماهه بوده است. او هیچ خاطره ای از پدر ندارد و در این سال ها با خاطرات مادرش، فامیل، آشنایان، همرزما و دوست های پدرش، او را شناخته است. به سراغ او رفتیم تا برای ما ز پدری بگوئید که نامش در تاریخ ایران جاودانه شده است.

چندین بار با آخرین نفری که همراه پدرم بوده، صحبت کردم

ستوان یکم «منصور کاظمیان» آخرین نفری بوده که قبل از شهادت شهید «دوران» در کنار او بوده است. از «امیرضا» می پرسم که آیا در این سال ها با او صحبتی داشته تا خاطرات لحظات آخر زندگی پدرش را بشنود که می گوید: «بله، با ایشان چندین بار صحبت کردم. نکته ای که آقای «کاظمیان» خیلی روی آن تاکید داشتند، این بود که پدرم به ایشان و البته به همه کمک خلبان های شان که با ایشان پرواز می کردند، همیشه می گفتند که من دوست ندارم اسیر بشوم. بنابراین اگر اتفاقی برای هواپیمای ما افتاد بدون این که بخواهید به فکر من باشید، سریع هواپیما را ترک کنید و جان خودتان را نجات دهید. در آخرین پرواز هم دوباره این موضوع را به جناب کاظمیان تاکید می کنند.»

عکس خودم با پدرم را خیلی دوست دارم



از پسر شهید دوران می پرسم که آیا عکسی از پدرش هست که علاقه بیشتری به آن داشته باشد که می گوید: «بله، یک عکس با لباس خلبانی هست که در حیاط خانه ما در کنار یک درخت انگور گرفته شده و من در بغل پدرم هستم. دقیقا همان را قاب کردم و در اتاق محل کارم هم نصب شده و همیشه جلوی چشمم است.»

هر وقت دلتنگ پدر می شوم به گلزار

شهید امیرروم

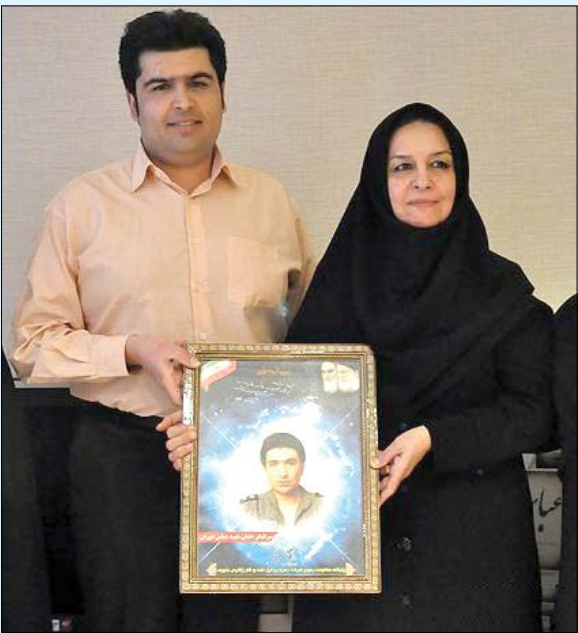
او در این سال ها، بارها دلتنگ پدر شده و دوست داشته که برای چند لحظه خودش را در آغوش او ببیند. از «امیرضا» می پرسم که در این مواقع چه کاری می کند که می گوید: «می روم گلزار شهدا و مقبره ایشان را زیارت می کنم و همان جایی نشینم و با پدرم درد دل می کنم و بعدش یک احساس سبکی عجیبی به من دست می دهد.»

پدرم قهرمان ملی شد چون از من گذشت

«امیرضا» یک پسر دارد به نام «فرید عباس». از او می پرسم که حالا شما خودتان یک پدر هستید، به نظرتان ترک فرزند به عشق وطن و برای دفاع از کشور چقدر سخت است که می گوید: «این کار بسیار ارزشمند است و شاید یکی از دلایلی که مقام معظم رهبری به پدرم لقب قهرمان ملی دادند، همین بوده که توانسته از فرزند ۸ ماهه اش برای اعتلای وطن بگذرد. شاید این دل کنند سخت باشد اما آدم برای وطنش و برای مردم کشورش قطعاً این کار را انجام می دهد.»

پدرم هم شجاع بود هم عاشق مردم

از او درباره ویژگی های شخصیتی پدرش می پرسم که از اطرافیان شنیده است. «امیرضا» می گوید: «بارزترین و اصلی ترین ویژگی شخصیتی که من از اطرافیانم که بیشتر با پدرم رفت و آمد داشتند شنیدم، شجاعت ایشان بوده است. وطن پرستی، جوانمردی، عشق به مردم کشورش و نترس بودن، خصلتهایی است که از آن ها در توصیف پدرم نام می برند. پدرم بیشتر از این که حرف بزند مردم عمل بوده و حتی دو سال قبل از شهادت از ایشان می خواهند که خلبانی را کنار بگذارند و در ستاد فرماندهی باشد که او قبول نمی کند. همرزمان و دوستان پدرم می گویند که او چیزی فراتر از یک خلبان بوده و هیچ گاه آدمی نبود که بخواهد کنه ای به دل بگیرد یا از کسی بدش بیاید. با



همه خوب و روراست بود. یکی از خلبانان هم می گفت تصورش سخت است، حساب کنید شما به پروازی می روید که ۹۵ درصد آن احتمال خطر دارد و فقط ۵ درصد ممکن است که سالم برگردید. با این حال عباس دورانی که دو سال از ازدواجش گذشته و حاصل آن یک فرزند هشت ماهه بود، با روحیه ای بالا و تحسین برانگیز تصمیم گرفته بود که آخرین پروازش را انجام دهد.»

وطن پرستی باعث شد تا پدرم در ذهن ها ماندگار شود

«شهید عباس دوران خودش را فدای مردم کرد و از جانش به عشق وطن گذشت. همین باعث شده که عموم مردم جامعه در جاهای مختلف کشور، با تپ ها و شخصیت های مختلف به ایشان ابراز علاقه کنند». پسر شهید دوران با این مقدمه می گوید: «کار خاصی که شهید دوران در آخرین پرواز خود انجام داده است، همیشه در ذهن مردم ماندگار خواهد بود. حتی به قول نظامی ها و مسئولان کشور با این اتفاق برنامه جنگ تغییر کرده است. همچنین بحث وطن پرستی و تعداد پروازهای زیاد، دلیل دیگر محبوبیت شهید دوران است. برای من بارها پیش آمده که خیلی شهرهای مختلف برای ماموریت یا سفر رفتم، بدون این که من بگویم که فرزند ایشان هستم، زمانی که متوجه فامیلم می شدند از من می پرسیدند که شما پسر شهید عباس دوران هستید؟ وقتی می گفتم بله، خیلی ابراز ارادت می کردند و همین جاها بود که من به این که فرزند چنین پدری هستم، افتخار می کردم و متوجه می شدم که مردم عزیز ما، قدر دان حرمت و رشادت های شهدا هستند.»

دوست داشتم خلبان شوم اما...

از او می پرسم که آیا دوست نداشته که خلبان شود و راه پدر را ادامه بدهد که می گوید: «من هم مثل پدرم به خلبانی علاقه زیادی داشتم و حتی خیلی کارها را انجام دادم تا خلبان شوم اما به درخواست مادرم، از این کار صرف نظر کردم.»

زخم کهنه مان با بازگشت پیکر پدرم دوباره تازه شد

پیکر شهید دوران بعد از ۲۰ سال و در تیرماه سال ۸۱ در زمان تبادل پیکر شهدای تفحص شده ایران و عراق به وطن باز می گردد. «امیرضا» درباره حس و حال آن روزهایش می گوید: «همان طور که می دانید پدرم با هواپیما به هتل محل برگزاری اجلاس غیرمتعهدها در بغداد کوئید بنابراین نمی شود بگوئیم که پیکر ایشان برگشت بلکه بقایای جسد بود که برگردانده شد. آن روز انگار زخم کهنه مان دوباره تازه شد و همه چیز برای مادرم دوباره مرور شد.»

پدرم یک نقش محوری در خانواده و فامیل داشت

پسر شهید دوران در پایان می گوید: «پدرم با توجه به این که ۶ برادر داشت و یک خواهر، اما برای همه خانواده به خصوص عموه و عمه ام که خودش آن را به من گفتند، یک الگوی تمام عیار بوده است. جالب است تا این که پدرم، فرزند بزرگ خانواده نبوده اما هر کسی از خانواده حتی دیگر اعضای فامیل و آشنایان مشکلی نداشته، می توانسته روی کمک ایشان حساب باز کند. به عبارت دیگر، یک نقش محوری در خانواده و فامیل داشته و کمک حال همه بوده است.»